

دیوان شمس

مولانا

کتاب هفتم

غزل ۲۱۸۰: از این پستی به سوی آسمان شو

Ghazal 2180: From this lowliness, rise towards the sky,

To

غزل ۲۵۳۹: یکی طوطی مزده آور یکی مرغی خوش آوازی

Ghazal 2539: One parrot brings good news, one bird sings sweetly. What if
they fly towards us every day?

For Linden and Nova

Perhaps one day they will read this book

ديوان شمس

مولانا

كتاب هفتم

Divan Shams – Volume 7

Rumi

Translated by

Yahya Nazer

Ghazal 2180 to 2539, Letter Vav to Ye

Preface

Divan Shams is a collection of poems written by the Persian poet and Sufi mystic Mawlānā Jalāl-ad-Dīn Muhammad Balkhī, also known as Rumi. A compilation of lyric poems written in the Persian language, it contains 3,230 ghazals. While following the long tradition of Sufi poetry as well as the traditional metrical conventions of ghazals, the poems in the Divan showcase Rumi's unique, trance-like poetic style. Written in the aftermath of the disappearance of Rumi's beloved spiritual teacher, Shams-i Tabrizi, the Divan is dedicated to Shams and contains many verses praising him and lamenting his disappearance. Although not a didactic work, Divan still explores deep philosophical themes, particularly those of love and longing.

This is the seventh of nine volumes. It presents ghazals 2180 to 2539 of the Divan, the poems whose rhymes run from the letter Vav to the letter Ye: 360 poems in 3,849 couplets, each Persian couplet followed by its English translation, line by line. Volumes 1 to 6 hold ghazals 1 to 2179.

The object of this work is to translate all poems of the Divan Shams, line by line so that the young generation of Persians unable to read the original Farsi can read it and encourage them to learn Farsi.

دیوان شمس، مجموعه‌ای از شعرهایی است که توسط شاعر و متصوف پارسی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، که به نام رومی هم شناخته می‌شود، نوشته شده است. این مجموعه شامل ۳۲۳۰ غزل است و شعرهای آن به زبان فارسی نوشته شده‌اند. در حالی که در ردیف طولانی از شعرهای صوفی و با رعایت قواعد سنتی غزل، شعرهای دیوان، سبک شعری ویژه و ترنس‌بندی رومی را نشان می‌دهند. این اثر پس از ناپدید شدن معلم روحانی محبوب رومی، شمس تبریزی، نگارش یافته و به شمس اختصاص یافته است و شامل بسیاری از بیت‌ها و مصائب درباره تعریف و تأسف درباره ناپدید شدن او است. هر چند دیوان به عنوان یک اثر آموزشی تلقی نمی‌شود، اما همچنان به بررسی مباحث فلسفی عمیق، به ویژه مباحث عشق و هوس، می‌پردازد.

این کتاب، جلد هفتم از نه جلد است و غزل‌های ۲۱۸۰ تا ۲۵۳۹ دیوان را در بر می‌گیرد؛ غزل‌هایی که قافیه آن‌ها از حرف «و» تا حرف «ی» است: ۳۶۰ غزل در ۳۸۴۹ بیت، هر بیت فارسی و در پی آن ترجمه انگلیسی همان بیت. جلد‌های یکم تا ششم غزل‌های ۱ تا ۲۱۷۹ را در بر دارند.

هدف این کار، ترجمه تمامی شعرهای رومی به شیوه خط به خط است (متن فارسی و در کنار آن همان خط به انگلیسی)

که نسل جوان ایرانی نمی توانند شعرهای فارسی اصیل را بخواند، بتواند آن را بخوانند و کم کم تشویق به یاد گرفتن زبان فارسی را بشوند.

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست

بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

Reveal your face, for my desire is a garden and a flower bed.

Open your lips, for my wish is abundant sweetness.

Contents

Letter Vav - حرف و	21
غزل ۲۱۸۰: از این پستی به سوی آسمان شو	21
غزل ۲۱۸۱: دل و جان را طربگاه و مقام او	21
غزل ۲۱۸۲: به پیشیت نام جان گویم زهی رو	24
غزل ۲۱۸۳: به پیشیت نام جان گویم زهی رو	26
غزل ۲۱۸۴: بیا ای رونق گلزار از این سو	27
غزل ۲۱۸۵: چو بگشادم نظر از شیوه تو	28
غزل ۲۱۸۶: خداوندا چو تو صاحب قران کو	30
غزل ۲۱۸۷: گران جانی مکن ای یار برگو	32
غزل ۲۱۸۸: در این رقص و در این های و در این هو	32
غزل ۲۱۸۹: بازم صنما چه می‌فریبی تو	34
غزل ۲۱۹۰: دیدی که چه کرد آن پری رو	35
غزل ۲۱۹۱: ای رونق نوبهار برگو	36
غزل ۲۱۹۲: ای عارف خوش کلام برگو	38
غزل ۲۱۹۳: ای صید رخ تو شیر و آهو	39
غزل ۲۱۹۴: آن وعده که کرده‌ای مرا کو	40
غزل ۲۱۹۵: خوش خرامان می‌روی ای جان جان بی‌من مرو	41
غزل ۲۱۹۶: از حلاوت‌ها که هست از خشم و از دشنام او	43
غزل ۲۱۹۷: ای خراب اسرارم از اسرار تو اسرار تو	44
غزل ۲۱۹۸: جمله خشم از کبر خیزد از تکبر پاک شو	45
غزل ۲۱۹۹: ای سنایی عاشقان را درد باید درد کو	46
غزل ۲۲۰۰: ای صبا بادی که داری در سر از یاری بگو	47
غزل ۲۲۰۱: در گذر آمد خیالش گفت جان این است او	47

48	 غزل ۲۲۰۲: ای جهان برهم زده سودای تو سودای تو
49	 غزل ۲۲۰۳: جسم و جان با خود نخواهم خانه خمار کو
50	 غزل ۲۲۰۴: عاشقی بر من پریشانت کنم نیکو شنو
52	 غزل ۲۲۰۵: دوش خوابی دیده‌ام خود عاشقان را خواب کو
54	 غزل ۲۲۰۶: ای برادر عاشقی را درد باید درد کو
54	 غزل ۲۲۰۷: در خلاصه عشق آخر شیوه اسلام کو
57	 غزل ۲۲۰۸: ناله ای کن عاشقانه درد محرومی بگو
58	 غزل ۲۲۰۹: ای ز رویت تافته در هر زمانی نور نو
59	 غزل ۲۲۱۰: طرب اندر طرب است او که در عقل شکست او
59	 غزل ۲۲۱۱: ز من و تو شرری زاد در این دل ز چنان رو
60	 غزل ۲۲۱۲: تو بمال گوش بربط که عظیم کاهل است او
61	 غزل ۲۲۱۳: خنک آن جان که رود مست و خرامان بر او
63	 غزل ۲۲۱۴: خنک آن دم که نشینیم در ایوان من و تو
63	 غزل ۲۲۱۵: گر رود دیده و عقل و خرد و جان تو مرو
65	 غزل ۲۲۱۶: تن مزن ای پسر خوش دم خوش کام بگو
66	 غزل ۲۲۱۷: چهره زرد مرا بین و مرا هیچ مگو
67	 غزل ۲۲۱۸: همه خوردند و برفتند و بماندم من و تو
69	 غزل ۲۲۱۹: من غلام قمرم غیر قمر هیچ مگو
70	 غزل ۲۲۲۰: هله ای شاه مپیچان سر و دستار مرو
72	 غزل ۲۲۲۱: سر و پا گم کند آن کس که شود دلخوش از او
73	 غزل ۲۲۲۲: سر عثمان تو مست است بر او ریز کدو
74	 غزل ۲۲۲۳: ای همه سرگشتگان مهمان تو
76	 غزل ۲۲۲۴: ای بمرده هر چه جان در پای او
77	 غزل ۲۲۲۵: شکر ایزد را که دیدم روی تو
78	 غزل ۲۲۲۶: ای بکرده رخت عشاقان گرو

79	 غزل ۲۲۲۷: مطربا اسرار ما را بازگو
80	 غزل ۲۲۲۸: جان ما را هر نفس بستان نو
81	 غزل ۲۲۲۹: ای غذای جان مستم نام تو
81	 غزل ۲۲۳۰: صوفیانیم آمده در کوی تو
82	 غزل ۲۲۳۱: می‌دوید از هر طرف در جست و جو
84	 غزل ۲۲۳۲: به حریفان بنشین خواب مرو
84	 غزل ۲۲۳۳: ای ترک ماه چهره چه گردد که صبح تو
85	 غزل ۲۲۳۴: ای دیده من جمال خود اندر جمال تو
86	 غزل ۲۲۳۵: آمد خیال آن رخ چون گلستان تو
87	 غزل ۲۲۳۶: جانا تویی کلیم و منم چون عصای تو
89	 غزل ۲۲۳۷: این ترک ماجرا ز دو حکمت برون نبو
91	 غزل ۲۲۳۸: ای کرده چهره تو چو گلنار شرم تو
91	 غزل ۲۲۳۹: رفتم به کوی خواجه و گفتم که خواجه کو
93	 غزل ۲۲۴۰: ننشیند آتشم چو ز حق خاست آرزو
94	 غزل ۲۲۴۱: هان ای جمال دلبر ای شاد وقت تو
94	 غزل ۲۲۴۲: تا که درآمد به باغ چهره گلنار تو
95	 غزل ۲۲۴۳: آینه جان شده چهره تابان تو
96	 غزل ۲۲۴۴: سیر نیم سیر نی از لب خندان تو
97	 غزل ۲۲۴۵: مطرب مهتاب رو آنچ شنیدی بگو
99	 غزل ۲۲۴۶: ای سر مردان برگو برگو
100	 غزل ۲۲۴۷: مرا اگر تو نیابی به پیش یار بجو
102	 غزل ۲۲۴۸: من آن نیم که بگویم حدیث نعمت او
103	 غزل ۲۲۴۹: به وقت خواب بگیری مرا که هین برگو
104	 غزل ۲۲۵۰: هزار بار کشیده‌ست عشق کافرخو
105	 غزل ۲۲۵۱: چو از سر بگیرم بود سرور او

107	 غزل ۲۲۵۲: بی‌دل شده‌ام بهر دل تو
108	 غزل ۲۲۵۳: نور دل ما روی خوش تو
109	 غزل ۲۲۵۴: دل من دل من دل من بر تو
110	 غزل ۲۲۵۵: بنشسته به گوشه‌ای دو سه مست ترانه گو
112	 غزل ۲۲۵۶: به قرار تو او رسد که بود بی‌قرار تو
114	 غزل ۲۲۵۷: قلم از عشق بشکند چو نویسد نشان تو
116	 غزل ۲۲۵۸: هله ای طالب سمو بگداز از غمش چو مو
118	 غزل ۲۲۵۹: هله طبل وفا بزن که بیامد اوان تو
120	 غزل ۲۲۶۰: طیب الله عیشکم لا وحش الله منکم
121	 غزل ۲۲۶۱: بوقلمون چند از انکار تو
121	 غزل ۲۲۶۲: پرده بگردان و بزن ساز نو
123	 غزل ۲۲۶۳: یا قمرا لوعه للقمرین سکن
124	 غزل ۲۲۶۴: بوسیسی افندیمو هم محسن و هم مه رو
126	 غزل ۲۲۶۵: الیوم من الوصل نسیم و سعود
129	 غزل ۲۲۶۶: بگردان ساقی مه روی جام
130	 غزل ۲۲۶۷: هم صدوا هم عتبوا عتابا ما له سبب
131	 غزل ۲۲۶۸: یا عاشقین المقصد سیحوا الی ما ترشدوا
132	 غزل ۲۲۶۹: الا یا ساقیا انی لظمن و مشتاق
133	 غزل ۲۲۷۰: ابناء ربیعنا تعالوا
134	 غزل ۲۲۷۱: جود الشموس علی الوری اشراق
134	 غزل ۲۲۷۲: حد البشیر بشاره یا جار
135	 غزل ۲۲۷۳: امسی و اصبح بالجوی اتعذب
136	 غزل ۲۲۷۴: مررت بدر فی هواه بحار
138	 Letter He - حرف ه
138	 غزل ۲۲۷۵: امروز مستان را نگر در مست ما آویخته

141	 غزل ۲۲۷۶: ای جبرئیل از عشق تو اندر سما پا کوفته
143	 غزل ۲۲۷۷: یک چند رندند این طرف در ظل دل پنهان شده
144	 غزل ۲۲۷۸: این کیست این این کیست این شیرین و زیبا آمده
145	 غزل ۲۲۷۹: این کیست این این کیست این در حلقه ناگاه آمده
146	 غزل ۲۲۸۰: ای عاشقان ای عاشقان دیوانه‌ام کو سلسله
148	 غزل ۲۲۸۱: ای از تو خاکی تن شده تن فکرت و گفتن شده
150	 غزل ۲۲۸۲: ای جان و دل از عشق تو در بزم تو پا کوفته
150	 غزل ۲۲۸۳: ساقی فرخ رخ من جام چو گلنار بده
152	 غزل ۲۲۸۴: باده بده باد مده وز خودمان یاد مده
153	 غزل ۲۲۸۵: یا رجلا حصیده مجبئه و مبخله
155	 غزل ۲۲۸۶: ای تو برای آبرو آب حیات ریخته
156	 غزل ۲۲۸۷: آمد یار و بر کفش جام می چو مشعله
158	 غزل ۲۲۸۸: شحنة عشق می‌کشد از دو جهان مصادره
159	 غزل ۲۲۸۹: دایم پیش خود نهی آینه را هرآینه
159	 غزل ۲۲۹۰: کجا شد عهد و پیمانی که کردی دوش با بنده
160	 غزل ۲۲۹۱: بر آتم کز دل و دیده شوم بیزار یک باره
162	 غزل ۲۲۹۲: به لاله دوش نسرین گفت برخیزیم مستانه
163	 غزل ۲۲۹۳: یکی ماهی همی‌بینم برون از دیده در دیده
164	 غزل ۲۲۹۴: ز بردا برد عشق او چو بشنید این دل پاره
165	 غزل ۲۲۹۵: سراندازان همی‌آیی نگارین جگرخواره
166	 غزل ۲۲۹۶: مرا گویی که چونی تو لطیف و لمتر و تازه
167	 غزل ۲۲۹۷: چو در دل پای بنهادی بشد از دست اندیشه
168	 غزل ۲۲۹۸: زهی بزم خداوندی زهی می‌های شاهانه
169	 غزل ۲۲۹۹: سراندازان همی‌آیی ز راه سینه در دیده
170	 غزل ۲۳۰۰: با زر غم و بی‌زر غم آخر غم با زر به

171	 غزل ۲۳۰۱: من سرخوش و تو دلخوش غم بی‌دل و بی‌سر به
171	 غزل ۲۳۰۲: هشیار شدم ساقی دستار به من واده
172	 غزل ۲۳۰۳: ناگاه درافتادم زان قصر و سراپرده
173	 غزل ۲۳۰۴: هر روز پری زادی از سوی سراپرده
174	 غزل ۲۳۰۵: کی باشد من با تو باده به گرو خورده
175	 غزل ۲۳۰۶: ناموس مکن پیش آ ای عاشق بیچاره
176	 غزل ۲۳۰۷: بربند دهان از نان کآمد شکر روزه
178	 غزل ۲۳۰۸: یا رب چه کس است آن مه یا رب چه کس است آن مه
179	 غزل ۲۳۰۹: من بی‌خود و تو بی‌خود ما را که برد خانه؟
181	 غزل ۲۳۱۰: ای غایب از این محضر از مات سلام الله
181	 غزل ۲۳۱۱: از انبهی ماهی دریا به نهان گشته
183	 غزل ۲۳۱۲: دیدم رخ ترسا را با ما چو گل اشکفته
184	 غزل ۲۳۱۳: ای جان تو جانم را از خویش خبر کرده
185	 غزل ۲۳۱۴: ای روی تو رویم را چون روی قمر کرده
185	 غزل ۲۳۱۵: دل دست به یک کاسه با شهره صنم کرده
186	 غزل ۲۳۱۶: امروز بت خندان می‌بخش کند خنده
187	 غزل ۲۳۱۷: ای خاک کف پایت رشک فلکی بوده
188	 غزل ۲۳۱۸: مستی ده و هستی ده ای غمزه خماره
189	 غزل ۲۳۱۹: آن یار غریب من آمد به سوی خانه
190	 غزل ۲۳۲۰: بی‌برگی بستان بین کآمد دی دیوانه
191	 غزل ۲۳۲۱: ای دل به کجایی تو آگاه هیبی یا نه
192	 غزل ۲۳۲۲: هر روز فقیران را هم عید و هم آدینه
193	 غزل ۲۳۲۳: ای دل تو بگو هستم چون ماهی بر تابه
193	 غزل ۲۳۲۴: روزی تو مرا بینی میخانه درافتاده
194	 غزل ۲۳۲۵: امروز من و باده و آن یار پری زاده

194	 غزل ۲۳۲۶: ای بر سر بازاری دستار چنان کرده
195	 غزل ۲۳۲۷: ای جنبش هر شاخی از لون دگر میوه
196	 غزل ۲۳۲۸: چون عزم سفر کردی فی لطف امان الله
197	 غزل ۲۳۲۹: هر موی من از عشقت بیت و غزلی گشته
197	 غزل ۲۳۳۰: آن عشق جگرخواره کز خون شود او فربه
198	 غزل ۲۳۳۱: ای دلبر بی صورت صورتگر ساده
199	 غزل ۲۳۳۲: ای آنک تو را ما ز همه کون گزیده
200	 غزل ۲۳۳۳: این کیست چنین مست ز خمار رسیده
202	 غزل ۲۳۳۴: ای طبل رحیل از طرف چرخ شنیده
203	 غزل ۲۳۳۵: رندان همه جمعند در این دیر مغانه
204	 غزل ۲۳۳۶: این نیم شبان کیست چو مهتاب رسیده
205	 غزل ۲۳۳۷: هلا ساقی بیا ساغر مرا ده
206	 غزل ۲۳۳۸: بیا دل بر دل پردرد من نه
207	 غزل ۲۳۳۹: ایا گم گشتگان راه و بیراه
209	 غزل ۲۳۴۰: چنین می زن دو دستک تا سحرگاه
210	 غزل ۲۳۴۱: سماع آمد هلا ای یار برجه
211	 غزل ۲۳۴۲: خدایا مطربان را انگبین ده
212	 غزل ۲۳۴۳: ایا خورشید بر گردون سواره
213	 غزل ۲۳۴۴: مبارک باد آمد ماه روزه
214	 غزل ۲۳۴۵: چو بی گاه است و باران خانه خانه
215	 غزل ۲۳۴۶: مکن راز مرا ای جان فسانه
217	 غزل ۲۳۴۷: خدایا رحمت خود را به من ده
217	 غزل ۲۳۴۸: فریاد ز یار خشم کرده
218	 غزل ۲۳۴۹: ای دیده راست راست دیده
219	 غزل ۲۳۵۰: آمد مه و لشکر ستاره

220	غزل ۲۳۵۱: دیدی که چه کرد آن یگانه
223	غزل ۲۳۵۲: یک جام ز صد هزار جان به
224	غزل ۲۳۵۳: جان آمده در جهان ساده
225	غزل ۲۳۵۴: ای بی تو حیات‌ها فسرده
226	غزل ۲۳۵۵: ای دوش ز دست ما رهیده
227	غزل ۲۳۵۶: ماییم قدیم عشق باره
228	غزل ۲۳۵۷: ای گشته دلت چو سنگ خاره
230	غزل ۲۳۵۸: ماییم و دو چشم و جان خیره
231	غزل ۲۳۵۹: آن سفره بیار و در میان نه
232	غزل ۲۳۶۰: ای نقد تو را زکات نسیه
232	غزل ۲۳۶۱: ای روز مبارک و خجسته
233	غزل ۲۳۶۲: ای دو چشمت جاودان را نکته‌ها آموخته
234	غزل ۲۳۶۳: ای ز هندستان زلفت رهزنان برخاسته
235	غزل ۲۳۶۴: ای ز هجرانت زمین و آسمان بگریسته
237	غزل ۲۳۶۵: ای ز گلزار جمالت یاسمن پا کوفته
238	غزل ۲۳۶۶: ای سراندازان همه در عشق تو پا کوفته
239	غزل ۲۳۶۷: تا چه عشق است آن صنم را با دل پر خون شده
240	غزل ۲۳۶۸: ای به میدان‌های وحدت گوی شاهی باخته
240	غزل ۲۳۶۹: چشم بگشا جان‌ها بین از بدن بگریخته
241	غزل ۲۳۷۰: این چه باد صرصر است از آسمان پویان شده
242	غزل ۲۳۷۱: کی بود خاک صنم با خون ما آمیخته
245	غزل ۲۳۷۲: هله بحری شو و در رو مکن از دور نظاره
246	غزل ۲۳۷۳: مشنو حیلِت خواجه هله ای دزد شبانه
247	غزل ۲۳۷۴: هله صیاد نگویی که چه دام است و چه دانه
248	غزل ۲۳۷۵: سوی اطفال پیامد به کرم مادر روزه

249	 غزل ۲۳۷۶: صنما از آنچ خوردی بهل اندکی به ما ده
250	 غزل ۲۳۷۷: ای خداوند یکی یار جفاکارش ده
251	 غزل ۲۳۷۸: صد خمار است و طرب در نظر آن دیده
252	 غزل ۲۳۷۹: بده آن باده جانی که چنانیم همه
253	 غزل ۲۳۸۰: پیش جوش عفو بی حد تو شاه
254	 غزل ۲۳۸۱: عشق بین با عاشقان آمیخته
256	 غزل ۲۳۸۲: ای بخاری را تو جان پنداشته
257	 غزل ۲۳۸۳: عشق تو از بس کشش جان آمده
258	 غزل ۲۳۸۴: جسته اند دیوانگان از سلسله
259	 غزل ۲۳۸۵: روز ما را دیگران را شب شده
260	 غزل ۲۳۸۶: قرابه باز دانا هوش دار آبگینه
260	 غزل ۲۳۸۷: پیغام زاهدان را کآمد بلای توبه
261	 غزل ۲۳۸۸: این جا کسی است پنهان دامن من گرفته
263	 غزل ۲۳۸۹: در خانه دل ای جان آن کیست ایستاده
264	 غزل ۲۳۹۰: آن آتشی که داری در عشق صاف و ساده
265	 غزل ۲۳۹۱: بازآمد آن مغنی با چنگ سازکرده
266	 غزل ۲۳۹۲: ای کهربای عشقت دل را به خود کشیده
267	 غزل ۲۳۹۳: برجه ز خواب و بنگر صبحی دگر دمیده
268	 غزل ۲۳۹۴: از بس که مطرب دل از عشق کرد ناله
269	 غزل ۲۳۹۵: دیدم نگار خود را می گشت گرد خانه
270	 غزل ۲۳۹۶: ای پاک از آب و از گل پایی در این گلم نه
271	 غزل ۲۳۹۷: ای گرد عاشقانت از رشک تخته بسته
272	 غزل ۲۳۹۸: آن دم که در رباید باد از رخ تو پرده
274	 غزل ۲۳۹۹: ای از تو من برسته ای هم توام بخورده
275	 غزل ۲۴۰۰: گل را نگر ز لطف سوی خار آمده

276	 غزل ۲۴۰۱: ای صد هزار خرمن‌ها را بسوخته
278	 غزل ۲۴۰۲: باده بده ساقیا عشوه و بادم مده
279	 غزل ۲۴۰۳: ساقی جان غیر آن رطل گرانم مده
280	 غزل ۲۴۰۴: ای مه و ای آفتاب پیش رخت مسخره
281	 غزل ۲۴۰۵: ای همه منزل شده از تو ره بی‌ره
282	 غزل ۲۴۰۶: ای دلی چو صبا ذوق صبح‌ها دیده
283	 غزل ۲۴۰۷: زهی لواء و علم لا اله الا الله
285	 غزل ۲۴۰۸: چو آفتاب برآمد ز قعر آب سیاه
286	 غزل ۲۴۰۹: که بوده است تو را دوش یار و هم‌خوابه
286	 غزل ۲۴۱۰: مقام خلوت و یار و سماع و تو خفته
287	 غزل ۲۴۱۱: دلم چو دیده و تو چون خیال در دیده
288	 غزل ۲۴۱۲: چو مست روی توام ای حکیم فرزانه
289	 غزل ۲۴۱۳: عجب دلی که به عشق بت است پیوسته
290	 غزل ۲۴۱۴: ز لقمه‌ای که بشد دیده تو را پرده
291	 غزل ۲۴۱۵: تو دیده گشته و ما را بکرده نادیده
292	 غزل ۲۴۱۶: برو برو که به بز لایق است بزغاله
293	 غزل ۲۴۱۷: خلاصه دو جهان است آن پری چهره
293	 غزل ۲۴۱۸: ای جان ای جان فی ستر الله
294	 غزل ۲۴۱۹: خوش بود فرش تن نور دیده
295	 غزل ۲۴۲۰: آمد آمد نگار پوشیده
296	 غزل ۲۴۲۱: مطرب جان‌های دل برده
296	 غزل ۲۴۲۲: رخ نفسی بر رخ این مست نه
297	 غزل ۲۴۲۳: یا رشا فدیده من زمن رایته
298	 غزل ۲۴۲۴: هل طربا لعاشق وافقه زمانه
299	 غزل ۲۴۲۵: طوبی لمن آواه سر فؤاده

..... غزل ۲۴۲۶: فدیتک یا سنی الناسیه	300
..... Letter Ye - حرف ی	302
..... غزل ۲۴۲۷: گر باغ از او واقف بدی از شاخ تر خون آمدی	302
..... غزل ۲۴۲۸: فصل بهاران شد ببین بستان پر از حور و پری	303
..... غزل ۲۴۲۹: ای در طواف ماه تو ماه و سپهر مشتری	304
..... غزل ۲۴۳۰: ای آن که بر اسب بقا از دیر فانی می‌روی	306
..... غزل ۲۴۳۱: این عشق گردان کو به کو بر سر نهاده طبله‌ای	308
..... غزل ۲۴۳۲: ای رونق هر گلشنی وی روزن هر خانه‌ای	309
..... غزل ۲۴۳۳: ای آنک اندر باغ جان آلاقی برساختی	310
..... غزل ۲۴۳۴: از دار ملک لم یزل ای شاه سلطان آمدی	312
..... غزل ۲۴۳۵: من دوش دیدم سر دل اندر جمال دلبری	313
..... غزل ۲۴۳۶: ای یار اگر نیکو کنی اقبال خود صد تو کنی	315
..... غزل ۲۴۳۷: ای یوسف خوش نام هی در ره میا بی‌همره‌ی	316
..... غزل ۲۴۳۸: دزدید جمله رخت ما لولی و لولی زاده‌ای	318
..... غزل ۲۴۳۹: دامن کشانم می‌کشد در بتکده عیاره‌ای	319
..... غزل ۲۴۴۰: ای آفتاب سرکشان با کهکشان آمیختی	321
..... غزل ۲۴۴۱: آخر مراعاتی بکن مر بی‌دلان را ساعتی	323
..... غزل ۲۴۴۲: بانکی عجب از آسمان در می‌رسد هر ساعتی	325
..... غزل ۲۴۴۳: ای تو ملول از کار من من تشنه تر هر ساعتی	326
..... غزل ۲۴۴۴: چون درشوی در باغ دل مانند گل خوش بو شوی	327
..... غزل ۲۴۴۵: از بامدادان ساغری پر کرد خوش خماره‌ای	329
..... غزل ۲۴۴۶: ای شهسوار خاص یک کز عالم جان تاختی	332
..... غزل ۲۴۴۷: یک ساعت ار دو قبلکی از عقل و جان برخاستی	332
..... غزل ۲۴۴۸: ای داده جان را لطف تو خوشتر ز مستی حالتی	334
..... غزل ۲۴۴۹: من پیش از این می‌خواستم گفتار خود را مشتری	335

336	 غزل ۲۴۵۰: در دل خیالش زان بود تا تو به هر سو ننگری
337	 غزل ۲۴۵۱: در یوزهای دارم ز تو در اقتضای آشتی
338	 غزل ۲۴۵۲: ای دل نگویی چون شدی ور عشق روزافزون شدی
339	 غزل ۲۴۵۳: بویی ز گردون می‌رسد با پرسش و دل‌داری
340	 غزل ۲۴۵۴: عیش جهان پیسه بود گاه خوشی گاه بدی
342	 غزل ۲۴۵۵: برگذری درنگری جز دل خوبان نبری
344	 غزل ۲۴۵۶: هم نظری هم خبری هم قمران را قمری
345	 غزل ۲۴۵۷: ای دل سرگشته شده در طلب یاوه روی
346	 غزل ۲۴۵۸: سنگ مزین بر طرف کارگه شیشه گری
347	 غزل ۲۴۵۹: عارف گوینده اگر تا سحر صبر کنی
348	 غزل ۲۴۶۰: تو نه چنانی که منم من نه چنانم که تویی
349	 غزل ۲۴۶۱: چون دل من جست ز تن بازنگشتی چه شدی
350	 غزل ۲۴۶۲: طوطی و طوطی بچه‌ای قند به صد ناز خوری
352	 غزل ۲۴۶۳: آه چه دیوانه شدم در طلب سلسله‌ای
353	 غزل ۲۴۶۴: هر طربی که در جهان گشت ندیم کهتری
358	 غزل ۲۴۶۵: آمده‌ای که راز من بر همگان بیان کنی
359	 غزل ۲۴۶۶: ای که به لطف و دلبری از دو جهان زیاده‌ای
361	 غزل ۲۴۶۷: کعبه طواف می‌کند بر سر کوی یک بتی
361	 غزل ۲۴۶۸: نیست به جز دوام جان ز اهل دلان روایتی
363	 غزل ۲۴۶۹: آه خجسته ساعتی که صنما به من رسی
364	 غزل ۲۴۷۰: جان به فدای عاشقان خوش هوسی است عاشقی
365	 غزل ۲۴۷۱: سوخت یکی جهان به غم آتش غم پدید نی
366	 غزل ۲۴۷۲: چشم تو خواب می‌رود یا که تو ناز می‌کنی
367	 غزل ۲۴۷۳: آب تو ده گسسته را در دو جهان سقا تویی
369	 غزل ۲۴۷۴: ریگ ز آب سیر شد من نشدم زهی زهی

369	 غزل ۲۴۷۵: باز ترش شدی مگر یار دگر گزیده‌ای
371	 غزل ۲۴۷۶: هین که خروس بانگ زد وقت صبح یافتی
373	 غزل ۲۴۷۷: سرکه هفت ساله را از لب او حلاوتی
374	 غزل ۲۴۷۸: باز چه شد تو را دلا باز چه مکر اندری
376	 غزل ۲۴۷۹: پیش از آنک از عدم کرد وجودها سری
377	 غزل ۲۴۸۰: ای دل بی‌قرار من راست بگو چه گوهری
378	 غزل ۲۴۸۱: با همگان فضولکی چون که به ما ملولکی
379	 غزل ۲۴۸۲: ای که لب تو چون شکر هان که قرابه نشکنی
380	 غزل ۲۴۸۳: تلخ کنی دهان من قند به دیگران دهی
381	 غزل ۲۴۸۴: خواجه اگر تو همچو ما بیخود و شوخ و مستیی
382	 غزل ۲۴۸۵: یاور من تویی بکن بهر خدای یاری
383	 غزل ۲۴۸۶: ای زده مطرب غمت در دل ما ترانه‌ای
385	 غزل ۲۴۸۷: هست به خطه عدم شور و غبار و غارتی
386	 غزل ۲۴۸۸: ای که غریب آتشی در دل و جان ما زدی
387	 غزل ۲۴۸۹: گر ز تو بوسه ای خرد صد مه و مهر و مشتری
388	 غزل ۲۴۹۰: ساقی جان فزای من بهر خدا ز کوثری
389	 غزل ۲۴۹۱: جمع مکن تو برف را بر خود تا که نفسری
389	 غزل ۲۴۹۲: هر بشری که صاف شد در دو جهان ورا دلی
390	 غزل ۲۴۹۳: رو بنمودی به تو گر همگی نه جانمی
391	 غزل ۲۴۹۴: زرگر آفتاب را بسته گاز می‌کنی
393	 غزل ۲۴۹۵: آنک بخورد دم به دم سنگ جفای صدمنی
394	 غزل ۲۴۹۶: خواجه ترش مرا بگو سرکه به چند می‌دهی
395	 غزل ۲۴۹۷: صبح چو آفتاب زد رایت روشنایی
395	 غزل ۲۴۹۸: مرا سودای آن دلبر ز دانایی و قرایی
398	 غزل ۲۴۹۹: مسلمانان مسلمانان مرا ترکی است یغمایی

400	 غزل ۲۵۰۰: چه افسردی در آن گوشه چرا تو هم نمی‌گردی
402	 غزل ۲۵۰۱: گرم سیم و درم بودی مرا مونس چه کم بودی
403	 غزل ۲۵۰۲: امیر دل همی‌گوید تو را گر تو دلی داری
405	 غزل ۲۵۰۳: چو سرمست منی ای جان ز خیر و شر چه اندیشی
406	 غزل ۲۵۰۴: اگر زهر است اگر شکر چه شیرین است بی‌خویشی
407	 غزل ۲۵۰۵: چو بی‌گه آمدی باری درآ مردانه‌ای ساقی
408	 غزل ۲۵۰۶: مبارک باشد آن رو را بدیدن بامدادانی
409	 غزل ۲۵۰۷: بیامد عید ای ساقی عنایت را نمی‌دانی
410	 غزل ۲۵۰۸: مرا آن دلبر پنهان همی‌گوید به پنهانی
411	 غزل ۲۵۰۹: بر دیوانگان امروز آمد شاه پنهانی
412	 غزل ۲۵۱۰: مرا پرسید آن سلطان به نرمی و سخن خایی
413	 غزل ۲۵۱۱: به باغ و چشمه حیوان چرا این چشم نگشایی
414	 غزل ۲۵۱۲: رها کن ماجرا ای جان فروکن سر ز بالایی
416	 غزل ۲۵۱۳: بیا ای عارف مطرب چه باشد گر ز خوش خویی
418	 غزل ۲۵۱۴: درآمد در میان شهر آدم زفت سیلابی
419	 غزل ۲۵۱۵: یکی گنجی پدید آمد در آن دکان زرکوبی
419	 غزل ۲۵۱۶: اگر الطاف شمس الدین بدیده برفتادستی
421	 غزل ۲۵۱۷: ز رنگ روی شمس الدین گرم خود بو و رنگستی
422	 غزل ۲۵۱۸: اگر امروز دلدارم کند چون دوش بدمستی
424	 غزل ۲۵۱۹: غلام پاسبانانم که یارم پاسبانستی
430	 غزل ۲۵۲۰: گر آبت بر جگر بودی دل تو پس چه کاره ستی
431	 غزل ۲۵۲۱: اگر یار مرا از من غم و سودا نبایستی
433	 غزل ۲۵۲۲: دل پردرد من امشب بنوشیده‌ست یک دردی
434	 غزل ۲۵۲۳: دل آتش پرست من که در آتش چو گوگردی
435	 غزل ۲۵۲۴: اگر آب و گل ما را چو جان و دل پری بودی

..... 437	غزل ۲۵۲۵: اگر گل‌های رخسارش از آن گلشن بخندیدی
..... 439	غزل ۲۵۲۶: نکو بنگر به روی من نه آنم من که هر باری
..... 440	غزل ۲۵۲۷: بنامیزد نگویم من که تو آنی که هر باری
..... 440	غزل ۲۵۲۸: مروت نیست در سرها که اندازند دستاری
..... 442	غزل ۲۵۲۹: ایا نزدیک جان و دل چنین دوری روا داری
..... 443	غزل ۲۵۳۰: دلم همچون قلم آمد در انگشتان دلداری
..... 444	غزل ۲۵۳۱: چو سرمست منی ای جان ز درد سر چه غم داری
..... 445	غزل ۲۵۳۲: کی افسون خواند در گوشت که ابرو پرگره داری
..... 447	غزل ۲۵۳۳: برآ بر بام ای عارف بکن هر نیم شب زاری
..... 449	غزل ۲۵۳۴: مها یک دم رعیت شو مرا شه دان و سالاری
..... 451	غزل ۲۵۳۵: هر آن بیمار مسکین را که از حد رفت بیماری
..... 453	غزل ۲۵۳۶: مثال باز رنجورم زمین بر من ز بیماری
..... 455	غزل ۲۵۳۷: مگر دانید با دلبر به حق صحبت و یاری
..... 455	غزل ۲۵۳۸: حجاب از چشم بگشایی که سبحان الذی اسری
..... 456	غزل ۲۵۳۹: یکی طوطی مزده آور یکی مرغی خوش آوازی

Letter Vav - حرف و

غزل ۲۱۸۰: از این پستی به سوی آسمان شو

Ghazal 2180: From this lowliness, rise towards the sky,

از این پستی به سوی آسمان شو

روانت شاد بادا خوش روان شو

From this lowliness, rise towards the sky,

May your soul be joyful, may you be at peace.

ز شهر پرتب و لرزه بجستی

به شادی ساکن دارالامان شو

You fled from the city full of turmoil and tremble,

Settle in the abode of peace with joy.

اگر شد نقش تن نقاش را باش

وگر ویران شد این تن جمله جان شو

If the form of the body becomes the painter's canvas, be;

And if this body becomes ruined, become all soul.

وگر روی از اجل شد زعفرانی

مقیم لاله زار و ارغوان شو

If your face turns saffron from death,

Become a resident of the tulip garden and the rose.

وگر درهای راحت بر تو بستند

بیا از راه بام و نردبان شو

If the doors of ease are closed upon you,

Come, be a ladder and a rooftop.

وگر تنها شدی از یار و اصحاب

به یاری خدا صاحب قران شو

If you become alone from friends and companions,

Become a companion of God and the Quran.

وگر از آب و از نان دور ماندی

چو نان شو قوت جانها و چنان شو

If you are far from water and bread,

Become like bread, the sustenance of souls.

غزل ۲۱۸۱: دل و جان را طربگاه و مقام او

Ghazal 2181: The heart and soul's place of joy and station is he,

دل و جان را طربگاه و مقام او

شراب خم بی چون را قوام او

The heart and soul's place of joy and station is he,
The strength of the curved wine without equal is he.

همه عالم دهان خشکند و تشنه

غذای جمله را داده تمام او

All the world is dry-mouthed and thirsty,
He has given all creatures their sustenance.

غذاها هم غذا جویند از وی

که گندم را دهد آب از غمام او

All foods seek nourishment from him,
For it is his clouds that give water to the wheat.

عدم چون ازدهای فتنه جویان

ببسته فتنه را حلق و مسام او

Like a dragon seeking chaos and strife,
He has bound chaos with his throat and pores.

سزای صد عتاب و صد عذابیم

کشیده از سزای ما لگام او

We are deserving of a hundred reproaches and a hundred afflictions,
Drawn from our deserving, his reprimand is our punishment.

ز حلم او جهان گستاخ گشته

که گویی ما شهانیم و غلام او

The world has become insolent due to his forbearance,
As if we are kings and he is our slave.

برای مغز مخموران عشقش

بجوشیده به دست خود مدام او

For the love of him, the intoxicated ones' minds boil,
Constantly in their own hands, his love boils.

کشیده گوش هشیاران به مستی

زهی اقبال و بخت مستدام او

The sober have drawn their ears towards intoxication,
Oh what fortune and everlasting luck is his.

پیمبر را چو پرده کرده در پیش

پس آن پرده می گوید پیام او

Having veiled the Prophet in front of us,
Then that veil speaks his message.

نکرده بندگان او را سلامی

بر ایشان کرده از اول سلام او

The servants have not greeted him,
He has greeted them from the beginning.

چه باشد گر شبی را زنده داری

به عشق او که آرد صبح و شام او

What does it matter if you keep a night alive,
In his love, he brings forth morning and evening.

وگر خامی کنی غافل بخسپی

بنگذارد تو را ای دوست خام او

If you act foolishly and sleep unaware,
His raw love will not let you be.

ز خردی تا کنون بس جا بخفتی

کشانیدت ز پستی تا به بام او

From your smallness until now, you have slept in many places,
He has pulled you from lowliness to his rooftop.

ز خاکی تا به چالاکی کشیدت

بدادت دانش و ناموس و نام او

From dustiness to agility, he pulled you,
Giving you knowledge, honor, and his name.

مقامات نوت خواهد نمودن

که تا خاصیت کند ز انعام عام او

He will show you new stations,
That will make you special from his general grace.

به خردی هم ز مکتب می جهیدی

چه نرمت کرد و پابرجا و رام او

With your smallness, you used to go to school,
How gently, firmly, and peacefully he made you.

به خاکی و نباتی و به نطفه

ستیزیدی درآوردت به دام او

You struggled with dust, vegetation, and sperm,
He trapped you in his snare.

ز چندین ره به مهمانیت آورد

نیارودت برای انتقام او

From many paths, he brought you as a guest,
Not for revenge did he bring you.

به وقت درد می دانی که او او است

به خاکی می دهد اوایی به وام او

In times of pain, you know that He is He,
He lends you a loan of dust.

همه اویان چو خاشاکی نمایند

چو بوی خود فرستد در مشام او

All beings appear as mere straw,

When they send their fragrance to His nostrils.
 سخن‌ها بانگ زنبوران نماید
 چو اندر گوش ما گوید کلام او
 Words appear as the buzzing of bees,
 When His speech is whispered in our ears.
 نماید چرخ بیت العنکبوتی
 چو بنماید مقام بی‌مقام او
 The wheel of the spider's house appears,
 When He shows the station of the stationless.
 همه عالم گرفته‌ست آفتابی
 زهی کوری که می‌گوید کدام او
 The whole world has taken on the radiance of the sun,
 Oh, what blindness to ask, "Which one is He?"
 چو درماند نگوید او جز او را
 چو بجهد هر خسی را کرده نام او
 When He remains silent, He speaks only of Himself,
 When every reed trembles, it is His name that is proclaimed.
 شکنجه بآیدش زیرا که دزد است
 مقرر ناید به نرمی و به کام او
 He must be tortured, for he is a thief,
 He will not confess with softness and ease.
 تو باری دزد خود را سیخ می‌زن
 چو می‌دانی که دزدیده‌ست جام او
 You beat your own thief with a stick,
 Knowing that he has stolen His cup.
 به یاری‌های شمس الدین تبریز
 شود بس مستخف و مستهام او
 With the help of Shams al-Din of Tabriz,
 He becomes so audacious and intoxicated.
 خمش از پارسی تازی بگویم
 فؤاد ما تسلیه المدام
 I will speak of the freshness of Persian in silence,
 Our hearts recite the funeral prayer.

غزل ۲۱۸۲: به پیش‌نام جان گویم زهی رو

Ghazal 2182: I speak of your name, oh soulful one

به پیش‌نام جان گویم زهی رو
 حدیث گلستان گویم زهی رو

I speak of your name, oh soulful one
I speak of the tale of the garden, oh soulful one.
تو این جا حاضر و شرمم نباشد

که از حسن بتان گویم زهی رو
You are present here, and I am not ashamed
To speak of the beauty of idols, oh soulful one.
بهار و صد بهار از تو خجل شد

من افسانه خزان گویم زهی رو
Spring and a hundred springs are ashamed in front of you
I speak of the tale of autumn, oh soulful one.
تو شاهنشاه صد جان و جهانی

من از جان و جهان گویم زهی رو
You are the king of a hundred souls and worlds
I speak of the souls and worlds, oh soulful one.
حدیث در دهان جان نگنجد

حدیث از زبان گویم زهی رو
Your words cannot be contained in the mouth of the soul
I speak of your words from my tongue, oh soulful one.
جهان گم گشت و ماهت آشکارا

چنین مه را نهان گویم زهی رو
The world is lost, and your moon is shining bright
I speak of this hidden moon, oh soulful one.
همه عالم ز نورت لعل در لعل

به پیش تو ز کان گویم زهی رو
All the world is like a pearl within a pearl from your light,
I speak of the mine before you, oh soulful one.
ز تو دلها پر از نور یقین است

یقین را از گمان گویم زهی رو
Hearts are filled with the light of certainty from you,
I speak of certainty, not conjecture, oh soulful one.
چو خورشید جمالت بر زمین تافت

ز ماه و اختران گویم زهی رو
As your beauty's sun shines upon the earth,
I speak of the moon and stars, oh soulful one.
چو لطف شمس تبریزی ز حد رفت

من از وی گر فغان گویم زهی رو
When the grace of Shams Tabrizi transcends all bounds,
I speak of his glory, even if it be in lament.

غزل ۲۱۸۳: به پیش نام جان گویم زهی رو

Ghazal 2183: I speak the name of my soul before you, oh beauty,

به پیش نام جان گویم زهی رو

حدیث گلستان گویم زهی رو

I speak the name of my soul before you, oh beauty,

I speak the tale of the garden before you, oh beauty.

تو این جا حاضر و شرمم نباشد

که از حسن بتان گویم زهی رو

You are present here, and I am not ashamed

To speak of the beauty of idols, oh beauty.

چو شاه بی نشان عالم بیاراست

من از شکل و نشان گویم زهی رو

Like the king without a crown who adorned the world,

I speak of the beauty beyond form and shape.

چو نور لامکان آفاق بگرفت

من از جا و مکان گویم زهی رو

As the light of the boundless horizon takes hold,

I speak of the beauty beyond place and space.

به پیش این دکان که کان شادی است

من از سود و زیان گویم زهی رو

Before this shop of joy,

I speak of profit and loss, oh beauty.

به پیش این چنین دانای اسرار

کزی در دل نهان گویم زهی رو

In the presence of such a knower of secrets,

I speak of the hidden crookedness in my heart, oh beauty.

چو استاره و جهان شد محو خورشید

فسانه این جهان گویم زهی رو

When the stars and the world are eclipsed by the sun,

I speak of the tale of this world, oh beauty.

اوان قاب قوسین است و ادنی

حدیث خرکمان گویم زهی رو

The wine cup is the arc, and the lowest point,

I speak of the tale of the donkey, oh beauty.

از آن جان که روان شد سوی جانان

بر هر بی روان گویم زهی رو

From that soul which flowed towards the Beloved,

I speak of the lifeless, oh beauty.

حدیثی را که جان هم نیست محرم
 من از راه دهان گویم زهی رو
 A tale that even the soul is not privy to,
 I speak of it through my mouth, oh beauty.
 چو شاهنشاه صد جان و جهانی
 من از جان و جهان گویم زهی رو
 Like the king of kings, possessing a hundred souls and worlds,
 I speak of the soul and the world, oh beauty.

غزل ۲۱۸۴: بیا ای رونق گلزار از این سو

Ghazal 2184: Come, oh beauty of the garden, from this side
 بیا ای رونق گلزار از این سو
 از آن شکر یکی قنطار از این سو
 Come, oh beauty of the garden, from this side
 From that sugar, a bag of treasure from this side.
 یکی بوسه قضاگردان جانت
 از آن دو لعل شکر بار از این سو
 One fate-turning kiss for your soul
 From those two ruby lips, a sugar-laden gift from this side.
 از آن روزن فروکن سر چو مهتاب
 وزان گلشن یکی گلزار از این سو
 Throw down your head from that window like the moon,
 And from that garden, bring a garden to this side.
 کباب و می از این سو دود از آن سو
 درخت خار از آن سو یار از این سو
 Kebab and wine smoke from this side, friend from that side,
 Thorn tree from that side, beloved from this side.
 تعب تن راست لایق راح دل را
 منه رنج تن سگسار از این سو
 The exhaustion of the body is worthy of the rest of the heart,
 Do not let the suffering of the body be a hindrance from this side.
 سلیماننا سوی بلقیس بگذر
 که آمد هدهد طیار از این سو
 Pass by, oh Solomon, towards Bilqis,
 For the flying hoopoe has come from this side.
 به منقارش یکی پرنور نامه
 نموده صد هزار اسرار از این سو
 With its beak, it presents a letter of light,

Revealing a hundred thousand secrets from this side.

مخور تنها که تنها خوش نباشد

یکی ساغر از آن خمار از این سو

Do not eat alone, for alone is not pleasant,

Bring a cup of that wine from this side.

بدن تنهاخور آمد روح مؤثر

که جان هدیه کند ایثار از این سو

The body came alone, the influential soul,

That the spirit may offer sacrifice from this side.

سقاهم می دهد ساغر پیایی

به تو ای ساقی ابرار از این سو

Their cupbearer offers wine one after another,

To you, oh righteous cupbearer, from this side.

به هر دو دست گیرش تا نریزی

قدح پر است هین هشدار از این سو

Take hold of both hands, so you don't spill,

The cup is full, beware from this side.

بیا که خرقه ها جمله گرو شد

ز تو ای شاه خوش دستار از این سو

Come, for all the cloaks have become one group,

From you, oh king, comes a beautiful robe from this side.

برهنه شو ز حرف و بحر در رو

چو بانگ بحر دان گفتار از این سو

Undress from words and face the sea,

Learn the language of the sea from this side.

غزل ۲۱۸۵: چو بگشادم نظر از شیوه تو

Ghazal 2185: When I open my eyes to your ways,

چو بگشادم نظر از شیوه تو

بشد کارم چو زر از شیوه تو

When I open my eyes to your ways,

my work becomes as pure as gold.

تویی خورشید و من چون میوه خام

به هر دم پخته تر از شیوه تو

You are the sun and I am like unripe fruit,

with each moment becoming more ripe from your ways.

چو زهره می نوازم چنگ عشرت

شب و روز ای قمر از شیوه تو

When I play the harp of pleasure like Venus,
day and night, oh moon, from your ways.

به هر دم صد هزار اجزای مرده
شود چون جانور از شیوه تو

With every breath, a hundred thousand dead parts
become alive like an animal from your ways.

چرا ازرق قبای چرخ گردون
چنین بندد کمر از شیوه تو

Why does the blue robe of the universe
tie its waist in such a way from your ways?

چرا روی شفق سرخ است هر شام
به خونابه جگر از شیوه تو

Why is the horizon red every evening,
with my liver bleeding from your ways?

ز شیوه ماهت استاره همی جست
گرفتم من بصر از شیوه تو

From the way of your moon, the stars are seeking,
I have gained insight from your ways.

به خوبی همچو تو خود این محال است
چنان خوبی به سر از شیوه تو

It is impossible to be as beautiful as you,
such beauty is beyond the ways of you.

ز انبوهی نباشد جان سوزن
ز عاشق وین حشر از شیوه تو

The soul is not from a multitude of needles,
it is from the lover and this resurrection is from your ways.

عجب چون آمد اندر عالم عشق
هزاران شور و شر از شیوه تو

How wondrously love entered the world,
thousands of tumults and troubles from your ways.

اگر نه پرده آویزی به هر دم
بدرد این بشر از شیوه تو

If not for the hanging curtain at every moment,
this mortal would be hurt by your ways.

اگر غفلت نباشد جمله عالم
شود زیر و زبر از شیوه تو

If there were no negligence in the entire world,
it would be in chaos from your ways.

چرایم شمس تبریزی چو شیدا

به گرد بام و در از شیوه تو
Why am I, like Shams Tabrizi, madly in love,
circling around rooftops and doors because of your ways?

غزل ۲۱۸۶: خداوندا چو تو صاحب قران کو

Ghazal 2186: Oh God, as the owner of the Quran,
خداوندا چو تو صاحب قران کو
برابر با مکان تو مکان کو
Oh God, as the owner of the Quran,
Where is your place equal to your being?
زمان محتاج و مسکین تو باشد
تو را حاجت به دوران و زمان کو
Time is in need of your poverty,
Where do you need time and age?
کسی کو گفت دیدم شمس دین را
سؤالش کن که راه آسمان کو
Someone told me they saw Shams al-Din,
Ask them where the path to heaven is.
در آن دریا مرو بی‌امر دریا
نمی‌ترسی برای تو ضمان کو
Pass through that sea without command from the sea,
Do not fear, for you have a guarantee.
مگر بی‌قصد افتی کو کریم است
خطاکن را ز عفو او غمان کو
Perhaps you stumble without intention, for He is generous,
Why worry about forgiveness for those who make mistakes?
چو سجده کرد آیینہ مر او را
بر آن آیینہ زنگار گمان کو
When the mirror bows down to him,
Where is the thought of the rust on the mirror?
همو تیر است همو اسپر همو قوس
چه گفتم آن طرف تیر و کمان کو
The same is the arrow, the same is the bow, the same is the arc,
What did I say about the arrow and the bow on that side?
هر آن جسمی که از لطفش نظر یافت
نظیرش در ولایت‌های جان کو
Every body that catches a glimpse of His grace,
Has a counterpart in the realms of the soul's embrace.

بجز از روی عجز و فقر و تسلیم

برده سر از او از انس و جان کو

Except for helplessness, poverty, and submission,
Who has ever taken their head from Him, from humanity and life?

ز غیرت حق شد حارس و گر نی

مر او را از کی بیم است پاسبان کو

Out of God's jealousy, he became the guard, and if not,
Who does he fear as a guardian?

به پیشانی جانا داغ مهرش

کسی بی داغ مهرش در قران کو

On the beloved's forehead is the mark of love,
Who is without the mark of love in the Quran?

به نوبتگاه او بین صف کشیده

به خدمت گر همی جویی مهان کو

In turn, stand in line at his door,
If you seek the company of the stars.

نباشد خنده جز از زعفرانش

بجز از عشق رویش شادمان کو

Laughter is nothing but from his saffron,
Except for love, his face is joyful.

بجز از هجر آن مخدوم جانی

دل و جان را به عالم اندهان کو

Except for the separation from that beloved soul,
Where can heart and soul find refuge in this world?

خداوند شمس دین از بهر الله

که لایق در ثنای او دهان کو

For the sake of God, Lord Shams al-Din,
Whose lips are worthy of his praise?

زبان و جان من با وصل او رفت

به شرح خاک تبریزم زبان کو

My tongue and soul departed with his union,
My tongue is lost in describing the dust of Tabriz.

همه کان هست محتاج خریدار

بدان حد بی نیازی هیچ کان کو

All that exists is in need of a buyer,
Except for that limitlessness which has no need.

غزل ۲۱۸۷: گران جانی مکن ای یار برگو

Ghazal 2187: Do not sacrifice your precious soul, my friend, speak of that hair and that face.

گران جانی مکن ای یار برگو

از آن زلف و از آن رخسار برگو

Do not sacrifice your precious soul, my friend, speak of that hair and that face.

ز باغ جان دو سه گلدسته ببرند

حکایت‌های آن گلزار برگو

Tie two or three bunches of flowers from the garden of the soul, and speak of the stories of that flower garden.

ز حسنش گفتنی بسیار داری

ملولی گوشه نه بسیار برگو

You have much to say about his beauty,
Do not tire the listener with too much talk.

ز یاد دوست شیرینتر چه کار است

هلا منشین چنین بی‌کار برگو

What good is it to remember a sweeter friend?

Come, do not sit idle like this, speak.

چه گفتی دی که جوشیده‌ست خونم

بیا امروز دیگر بار برگو

What did you say yesterday that my blood boiled?

Come, speak again today.

ز یاد عالم غدار بگذر

ز لطف عالم الاسرار برگو

Pass over the memory of the treacherous world,

Speak of the grace of the world of secrets.

ز لاف فتنه تاتار کم کن

ز ناف آهوی تاتار برگو

Reduce the temptation of the Tatars' flattery,

Speak of the beauty of the Tatar's waist.

ز عشق حسن شمس الدین تبریز

میان عاشقان آثار برگو

From the love of the beauty of Shams al-Din of Tabriz,

Speak of the effects among the lovers.

غزل ۲۱۸۸: در این رقص و در این های و در این هو

Ghazal 2188: In this dance and in this cry and in this joy

در این رقص و در این های و در این هو

میان ماست گردان میر مه رو

In this dance and in this cry and in this joy
We are spinning around the axis of the moon-faced beloved.

اگر چه روی می دزد ز مردم

کجا پنهان شود آن روی نیکو

Although his face is stolen from the people,

Where can that beautiful face hide?

چو چشمت بست آن جادوی استاد

درآ در آب جو و آب می جو

When your master closes his eyes in magic,

Enter the river and search for wine.

تو گویی کو و کو او نیز سر را

به هر سو می کند یعنی که کو کو

You say, "Where is he?" and "Where is he?" He nods his head in every direction,
meaning "Where? Where?"

ز کوی عشق می آید ندایی

رها کن کو و کو دررو در این کو

From the alley of love comes a call,

Let go of "where" and enter this alley.

برو دامان خاقان گیر محکم

چو او باشد چه اندیشی ز باجو

Hold tight to the robe of the King,

When he is present, why worry about the beggar?

برو پهلوی قصرش خانه ای گیر

که تا ایمن شوی از درد پهلوی

Go to the side of his palace and take a home,
So that you may be safe from the pain of the side.

گریزان درد و دارو در پی تو

زهی لطف و زهی احسان و دارو

Fleeing pain and seeking remedy for you,
Oh what kindness, what generosity, what remedy.

سیه کاری و تلخی را رها کن

بر ما زو بیا غلطان چو مازو

Leave behind darkness and bitterness,

Come to us, lost like we are.

از او یابد طرب هم مست و هم می

از او گیرد نمک هم رو و هم خو

From him, both the intoxicated and the wine find joy,

From him, both the face and the essence find salt.

از او اندیش و گفتن را رها کن

لطیف اندیش باشد مرد کم گو

Leave behind thinking and speaking of him,

A subtle thinker is a man of few words.

غزل ۲۱۸۹: بازم صنما چه می‌فریبی تو

Ghazal 2189: Once again, my beloved, what trick are you playing?

بازم صنما چه می‌فریبی تو

بازم به دغا چه می‌فریبی تو

Once again, my beloved, what trick are you playing?

Once again, with deceit, what trick are you playing?

هر لحظه بخوانیم کریمانه

ای دوست مرا چه می‌فریبی تو

Every moment we recite the Karimaneh,

Oh my beloved, what trick are you playing?

عمری تو و عمر بی‌وفا باشد

ما را به وفا چه می‌فریبی تو

Your lifetime and your unfaithful life,

What trick are you playing with loyalty to us?

دل سیر نمی‌شود به جیحون‌ها

ما را به سقا چه می‌فریبی تو

The heart does not become satiated with the streams,

What trick are you playing with the cupbearer for us?

تاریک شده‌ست چشم بی‌ماهت

ما را به عصا چه می‌فریبی تو

The eye without your moon has become dark,

What trick are you playing with the staff for us?

ای دوست دعا وظیفه بنده‌ست

ما را به دعا چه می‌فریبی تو

Oh friend, prayer is the duty of the servant,

What trick are you playing with prayer for us?

آن را که مثال امن دادی دی

با خوف و رجا چه می‌فریبی تو

The one whom you gave the example of safety yesterday,

What trick are you playing with fear and hope for them?

گفتی به قضای حق رضا باید

ما را به قضا چه می‌فریبی تو

You said we must be content with God's decree,
 What trick are you playing with fate for us?
 چون نیست دواپذیر این دردم
 ما را به دوا چه می‌فریبی تو
 Since my pain is not curable,
 What trick are you playing with medicine for us?
 تنها خوردن چو پیشه کردی خوش
 ما را به صلا چه می‌فریبی تو
 Eating alone, as if it were a profession, you have made it enjoyable,
 What trick are you playing with prayer for us?
 چون چنگ نشاط ما شکستی خرد
 ما را به سه تا چه می‌فریبی تو
 As you shattered the joy of our hearts like a broken lute,
 What trick are you playing with three strings for us?
 ما را بی ما چه می‌نوازی تو
 ما را با ما چه می‌فریبی تو
 What pleasure do you find in us without us?
 What trick are you playing with us, while we are with ourselves?
 ای بسته کمر به پیش تو جانم
 ما را به قبا چه می‌فریبی تو
 O my life, I am bound before you,
 What trick are you playing with my robe?
 خاموش که غیر تو نمی‌خواهیم
 ما را به عطا چه می‌فریبی تو
 Be silent, for we desire no one but you,
 What trick are you playing with your gifts for us?

غزل ۲۱۹۰: دیدی که چه کرد آن پری رو

Ghazal 2190: Did you see what that fairy-faced one did?

دیدی که چه کرد آن پری رو
 آن ماه لقای مشتری رو
 Did you see what that fairy-faced one did?
 That moon, the meeting place of Jupiter.
 گشتند بتان همه نگونسار
 در حسن خلیل آذری رو
 All idols have fallen on their faces,
 In the beauty of Khalil Azari.
 شد کفر چو شمع‌های ایمان

کورد به سوی کافری رو
 Infidelity vanished like candles of faith,
 The blind turned towards disbelief.
 شد جمله جهان بهشت خندان
 زان سرو روان عبهری رو
 All the world became a laughing paradise,
 From that graceful, flowing cypress, Abhari.
 دارد دو هزار سحر مطلق
 وای ار آرد به ساحری رو
 He possesses two thousand absolute dawns,
 Woe to him if he falls under a sorcerer's spell.
 افروخت بهار چون گل سرخ
 بر رغم دل مزعفری رو
 Spring bloomed like a red rose,
 Despite the heart of Mozaffari.
 کافور نثار کرد خورشید
 بر چهره شام عنبری رو
 Camphor offered itself to the sun,
 On the face of evening, ambergris appeared.
 شد شیشه زرد همچو لاله
 زان باده لعل احمری رو
 The yellow glass became like a tulip,
 From that red ruby wine, go on.
 فربه شد عشق و زفت و لمتر
 بنهاد خرد به لاغری رو
 Love became plump, robust, and full of grace,
 Wisdom surrendered to its slender embrace.
 بر باده لعل زد رخ من
 تا چند نهد به زرگری رو
 On my face, he poured ruby wine,
 How long will he adorn me with goldsmithery?
 بس کن هله فتنه را مشوران
 یا برگردان ز شاعری رو
 Put an end to this turmoil, O counselors,
 Or turn back to the path of poetry.

غزل ۲۱۹۱: ای رونق نوبهار برگو

Ghazal 2191: Speak of the splendor of spring,

ای رونق نوبهار برگو

وی شادی لاله زار برگو

Speak of the splendor of spring,
Speak of the joy of the tulip garden.

بی غصه می فروش می نوش

بی زحمت شاخ خار برگو

Sell and drink wine without worry,
Speak of the thorn branch without hardship.

ای بلبل و ای هزاردستان

برگو صفت بهار برگو

Oh nightingale and thousand-handed one,
Speak of the nature of spring, speak of it.

ای حلقه به گوش و عاشق گل

گوش و پس سر مخار برگو

Oh earring in the ear and lover of the flower,
Speak of the ear and the back of the head without hesitation.

شرح قد سرو و چهره گل

بر عرعر و بر چنار برگو

Speak of the height of the cypress and the face of the flower,
On the poplar and the plane tree, speak of it.

چون رفت خزان و رو نهان کرد

بر سرو رو آشکار برگو

As autumn departed and went into hiding,
Speak of the revealed face of the cypress.

گر پرسندت که جان رز چیست

بر برگ نظر مدار برگو

If they ask you what the essence of the rose is,
Do not look at the leaf, speak of it.

صد شیر و هزار گونه خرگوش

خواهی که کنی شکار برگو

A hundred lions and a thousand kinds of hare,
If you wish to hunt, speak of it.

خواهی که شود قبول عذرت

ز اشکوفه خوش عذار برگو

If you wish for your apology to be accepted,
Speak of a sweet apology from the flower.

خواهی که بری قرار مستان

زان نرگس پرخمار برگو

If you wish to join the intoxicated ones' gathering,

Speak of that drunken narcissus.
 امروز سر شراب داریم
 ساقی شو و بر نهار برگو
 Today we have the head of wine,
 Be the cupbearer and speak of lunch.
 مستی آمد ملولیت رفت
 صد بار و هزار بار برگو
 Intoxication has arrived, weariness has gone,
 Speak of it a hundred and a thousand times.
 ای جام شرابدار برگرد
 وی چنگ لطیف تار برگو
 Return, O cup-bearer with the wine-filled cup,
 And speak of the sweet melody of the lute.
 از بهر ثواب و رحمت حق
 ای عارف حق گزار برگو
 For the sake of reward and mercy of God,
 O knower of God, speak of the recompense.
 ما منتظر توایم بشتاب
 بی‌زحمت انتظار برگو
 We are waiting for you, hurry up,
 Speak of waiting without any trouble.
 تشنیه مزین که صله‌ای نیست
 نک آوردم نثار برگو
 Do not mock, for there is no connection,
 Now I offer my tribute, speak of it.

غزل ۲۱۹۲: ای عارف خوش کلام برگو

Ghazal 2192: Oh eloquent mystic, speak up
 ای عارف خوش کلام برگو
 ای فخر همه کرام برگو
 Oh eloquent mystic, speak up
 Oh pride of all the generous, speak up
 هر ممتحنی ز دست رفته
 بر دست گرفت جام برگو
 Every examiner who has gone astray
 Has taken hold of the cup, speak up.
 قایم شو و مات کن خرد را
 وز باده باقوام برگو

Rise up and silence your intellect,
 And speak of the wine with the companions.
 تا روح شویم جمله می ده
 تا خواجه شود غلام برگو
 Until we become spirit, keep giving us wine,
 Speak of how the master becomes the servant.
 قانع نشوم به نور روزن
 بشکاف حجاب بام برگو
 I will not be content with the light of the window,
 Split open the veil of the roof and speak.
 بپذیر مدام خوش ز ساقی
 چون مست شدی مدام برگو
 Accept the cup of joy from the cupbearer,
 Speak continuously when you become intoxicated.
 آن جام چو زر پخته بستان
 زان سوختگان خام برگو
 Plant that cup, like ripe gold,
 Speak of those raw ones who were burned.
 مبدل شد و خوش حطام دنیا
 چون رستی از این حطام برگو
 Transformed and happy, the world's trappings,
 Speak of how you escaped these trappings.
 لب بستم ای بت شکرلب
 بی واسطه و پیام برگو
 I closed my lips, oh sugar-lipped idol,
 Speak without intermediaries or messages.

غزل ۲۱۹۳: ای صید رخ تو شیر و آهو

Ghazal 2193: Oh hunter of your face, both lion and deer,
 ای صید رخ تو شیر و آهو
 پنهان ز کجا شود چنان رو
 Oh hunter of your face, both lion and deer,
 How can such a path remain hidden from where?
 چندانک توانیش تو می پوش
 می بند نقاب توی بر تو
 However much you can conceal yourself,
 Bind your veil upon yourself.
 در روزن سینه ها بتابید